

## نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد جواد قدوسی . جلسه ۱۵۲

پیامبری . ۲۵ تیر ۹۸

مدتهاست، سوالات و خواسته‌های زیادی شما را به خودش مشغول کرده است؛ سوال‌های اصلی! مثل آدم تشنه‌ای می‌مانید که با همه وجودش آب طلب می‌کند. و کم‌کم جز تشنگی دیگر فکر و ذکری برایش باقی نمی‌ماند. هر جایی پرسه می‌زند؛ هر جایی سرک می‌کشد تا آبی را که می‌خواهد پیدا کند و آن تشنگی را آرام کند. و حالا مدت‌هاست، دیگر جز آن تشنگی، دیگر چیزی برای تان باقی نمانده؛ جز طلب هیچ چیز نیستید. جز یک تشنگی محض. سر تا پا طلب‌اید. سر تا پا تشنگی. اگر به خودتان فکر کنید، جز آن طلب هیچ چیز نمی‌بینید؛ هیچ چیز پیدا نمی‌کنید. و بیرون از خودتان فقط گرداب‌هایی هستند. و شما فقط طلب، فقط سوال، فقط تشنگی؛ فقط می‌خواهید. «یا بشکنند، یا بگذرد کشتی در این گرداب‌ها!»

یک روزی در این پرسه‌ها، از یک کوهی سر در می‌آورید، از یک غاری؛ یک غار خیلی کوچک. و در آن غار چیزی برای شما آشکار می‌شود. شما پیامبر شده‌اید. و صدایی شما را به سمت خودش می‌خواند.

«بخوان!»

چی بخوانم؛ چطور بخوانم؛ خواندن بلد نیستم!

«بخوان به نام پروردگاری که آفرید!»

«پروردگاری که انسان را آفرید!»